

[28] امام از این خبر آگاهی یافت مردم را برای اجتماع نمودن فرا خواند و آنگاه

بالای منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی دستور داد مردم آماده شده و بسوی نخیله که قرارگاه نظامی ایشان بود حرکت کنند. مردم که از سپاه شام می ترسیدند گوئی مرگ را در جلوی دیدگان شان می دیدند، از اینرو رنگشان زرد و زبا نشان لال شد، و سلامتی و تن آسائی را بر هر کار ترجیح می دادند. هنگامی که صحابی بزرگ پیامبر (عدی بن حاتم) سکوت مردم را دید چنین گفت: من عدی بن حاتم هستم، سبحان الله، چه موقعیت زشت و رسوائی دارید، آیا فرمان امام و فرزند پیامبرتان را نمی پذیرید، کجایند آن سخنوران توانائی که زبا نشان به هنگام سخن دلها را می شکافت، شما هنگامیکه دیواری را می بینید مثل روباهان بسوراخ می خزید آیا از دشمن خدا نمی ترسید و عیب و ننگ آنرا نمی فهمید، آنگاه رو به امام کرد و فرمانبرداری خود از ایشان را علام داشت و در پایان گفت: من اکنون به قرارگاه می روم هر کس می خواهد با من بیاید، او از مسجد خارج شد و بدون آنکه کسی او را همراهی کند به نخیله رفت. همچنین سرداران بزرگ لشکر امام از رفتار مردم دچار خشم و سراسیمگی فراوان شدند، و مردم را از سستی شان بر حذر داشته و روح نشاط و هیجان برای جنگ و رویارویی با دشمن را در آنها برانگیختند، امام از ابراز وفاداری شان قدردانی کرد.
